



روایت مصور نهضت سیدالشهدا(ع)

کمیته فرهنگی و آموزشی ستاد مرکزی اربعین

التاريخ
العمري



حماسه عاشورا

روایت مصور نهضت سیدالشهدا (ع)

کارگروه روایتگری

کمیته فرهنگی و آموزشی اربعین

مقدمه

مراسم باشکوه اربعین حسینی، یک سنت جاوید و تراث ماندگار اهل بیت (ع) در صیانت و انتقال پیام نهضت بزرگ عاشورا است. کمیته فرهنگی و آموزشی ستاد مرکزی اربعین حسینی (ع) جهت پاسداشت، ترویج و تبیین این آیین پرشکوه و حرکت آفرین، تبیین عقبه های فکری و تاریخی آن را از مسئولیت های خطیر خود دانسته، اقدام به تولید و تدوین محتوایی در قالب های مختلف در این راستا نموده است. از جمله این محتواها، متن حاضر است که برگرفته شد از کتاب تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا (ع) است و حوادث نهضت حسینی (ع) از مدینه تا کربلا را به تصویر کشیده است.

کمیته فرهنگی و آموزشی

ستاد مرکزی اربعین حسینی



آغاز نهضت

مرگ معاویه و نامه یزید به حاکم مدینه

معاویه در آن بیماری که مرگش منجر شد، به پسرش یزید گفت: من همه چیز را برای آماده و دشمنانت را برایت رام کردم. از هیچ کس برای تو نمی ترسم مگر چهار نفر؛ حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. عبدالله بن عمر اگر تنها شود با تو بیعت می کند. پسر ابوبکر مردی است که هر کاری اطرافیانش انجام دهند، همان را انجام می دهد. اما حسین بن علی، اهل عراق و اراهانمی کنند تا وادار به قیامش کنند. اگر بر او چیره شدی، از او بیگذر. اما عبدالله بن زبیر که مانند روباه حيله می کند تا در فرصتی به توحمله کند. اگر بر او چیره شدی، او را قطعه قطعه کن.

معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری، بعد از نوزده سال حکومت، در ۷۸ سالگی در شهر دمشق از دنیا رفت و یزید به حکومت رسید. یزید طی نامه ای به ولید بن عتبّه بن ابی سفیان حاکم مدینه نوشت:

«وقتی که نامه ام به تو رسید، حسین بن علی را احضار کن و از وی برای من بیعت بگیری. اگر امتناع کرد، گردنش را بزن و سرش را نزد من بفرست. والسلام»

امام حسین (ع) در دارالاماره مدینه

وقتی نامه یزید به دست ولید بن عتبه رسید و او آن را خواند، گفت: انالله وانا الیه راجعون.. من را با حسین فرزند فاطمه چه کار؟ سپس کسی را نزد مروان بن حکم فرستاد تا با او مشورت کند. مروان بعد از خواندن نامه به ولید گفت: تا قبل از اطلاع حسین بن علی از مرگ معاویه برای یزید بیعت بگیری. اگر پذیرفت، از او قبول کند و اگر ابا کرد، گردنش را بزن. هر چند می دانم حسین بن علی هرگز خواسته تو را مبنی بر بیعت با یزید نمی پذیرد. فرستاده ولید نزد امام حسین (ع) رفت و ایشان را به دارالاماره فراخواند. آن حضرت از احضار ولید احساس امنیت نکرد. بنابراین باسی نفر از جوانان بنی هاشم به دارالاماره رفت و به آنان فرمود: احتمال می دهم من را به امری وادار کند که نتوانم اجابت کنم. اگر شنیدید که صدایم را بلند کردم، داخل شوید تا مانع خواسته او نسبت به من شوید.

امام حسین (ع) و ارددارالاماره شد. ولید نامه یزید را برای ایشان خواند و او را به بیعت با یزید فراخواند.

امام خطاب به ولید فرمود: ای امیر، ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه آمد و شد ملائکه و محل نزول رحمت هستیم خدا با ما شروع کرده و با ما ختم نموده است. یزید مردی فاسق، شراب خوار، آدم کش است که آشکارا گناه می کند و کسی مثل من باشخصی چون او بیعت نمی کند؛ ولی بگذارید امشب را صبح کنیم و بنگریم که کدام یک از ما برای خلافت و بیعت سزاوارتر است. سپس از آنجا خارج شد و همراه اصحابش حرکت کرد تا به منزل رسید.

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبُطُ الرَّحْمَةِ بِإِفْتِاحِ اللَّهِ وَبِنَايِحَتِهِ.

وَيَزِيدُ رَجُلٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ، مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ؛

وَمِثْلِي لَا يُبَاعُ مِثْلَهُ



گفتگوی امام حسین (ع) با مروان بن حکم

امام حسین (ع) فردای آن روز از منزل بیرون آمد که با مروان برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! من خیر خواه تو هستم و به تویی گویم با امیر المومنین یزید بیعت کنی که این کار به صلاح دین و دنیای توست.

امام فرمود: انالله وانا الیه راجعون. هنگامی که مردم به حاکمی مثل یزید مبتلا شوند، باید فاتحه اسلام را خواند. وای بر تو! می گویی با یزید بیعت کنم؛ در حالی که او مردی فاسق است. سخن بسیار بیجایی گفتی؛ ای صاحب لغزش های بزرگ:

ولی من را تو را ملامت نمی کنم؛ زیرا رسول خدا (ص) تو را لعنت کرد، زمانی که در صلب پدرت حکم بن ابی العاص بودی، و از کسی که رسول خدا (ص) او را لعنت کرده، سخنی جز این بر نمی آید که به بیعت با یزید فرمایند. من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است. وقتی که معاویه را بر فراز منبر من دیدید، شکمش را بشکافید. ولی به خدا سوگند، مردم مدینه هنگامی که معاویه را بر منبر جدم دیدند، دستور پیامبر (ص) را اجراء نکردند و خدای متعالی آنان را به یزید مبتلا کرد.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ

إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ



ملاقات با محمد بن حنفیه

امام حسین (ع) آماده ترک مدینه به سمت مکه است. محمد بن حنفیه از تصمیم آن حضرت برای خروج از مدینه آگاه شد و نزد آن حضرت رفت. امام وصیت معروفش را نوشت و به او داد و متن وصیت نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد معروف به ابن حنفیه. حسین بن علی گواهی به یگانگی خدا می دهد و شهادت می دهد محمد بنده و فرستاده اوست و شهادت می دهد بهشت و دوزخ حق است و روز جزا بدون شك به وقوع خواهد پیوست. من از روی خوش گذرانی و از روی خودخواهی و برای فساد و ستمگری خروج نکردم؛ بلکه هدف من، اصلاح فسادهایی است که در امت جدم به وجود آمده است. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده، به سنت جدم و راه و روش پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد، راه خدا را پذیرفته است و هر کس رد کند، من با صبر و استقامت راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند.

امام حسین (ع) یکشنبه ۲۸ رجب سال ۶۰، شب هنگام به همراه جمعی از بنی هاشم که تعدادشان ۲۱ نفری رسید، از شهر مدینه خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد.

وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي

أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ



خروج شبانه امام حسین (ع) از مدینه

امام حسین یکشنبه ۲۸ رجب سال شصت هجری، شب هنگام به همراه جمعی از بنی هاشم و برادران، به جز محمد بن حنفیه، و برادرزادگان و عموزادگان که تعدادشان به ۲۱ نفر می رسید، از شهر مدینه خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد.

وقتی که امام از مدینه خارج شد این آیه را خواند:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ۚ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، (سوره قصص، آیه ۲۱)

آنگاه که (موسی) از آنجا (مصر) ترسان و نگران بیرون رفت گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات ده. امام حسین (ع) برخلاف عبدالله بن زبیر مسیر مدینه تا مکه را از مسیر اصلی طی نمود تا وارد شهر مکه شدند.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ



ورود امام حسین (ع) به مکه

امام حسین (ع) در روز سوم شعبان سال شصت هجری وارد مکه شد و به هنگام ورود، این آیه را تلاوت می کرد: «و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» (سوره قصص، آیه ۲۲)

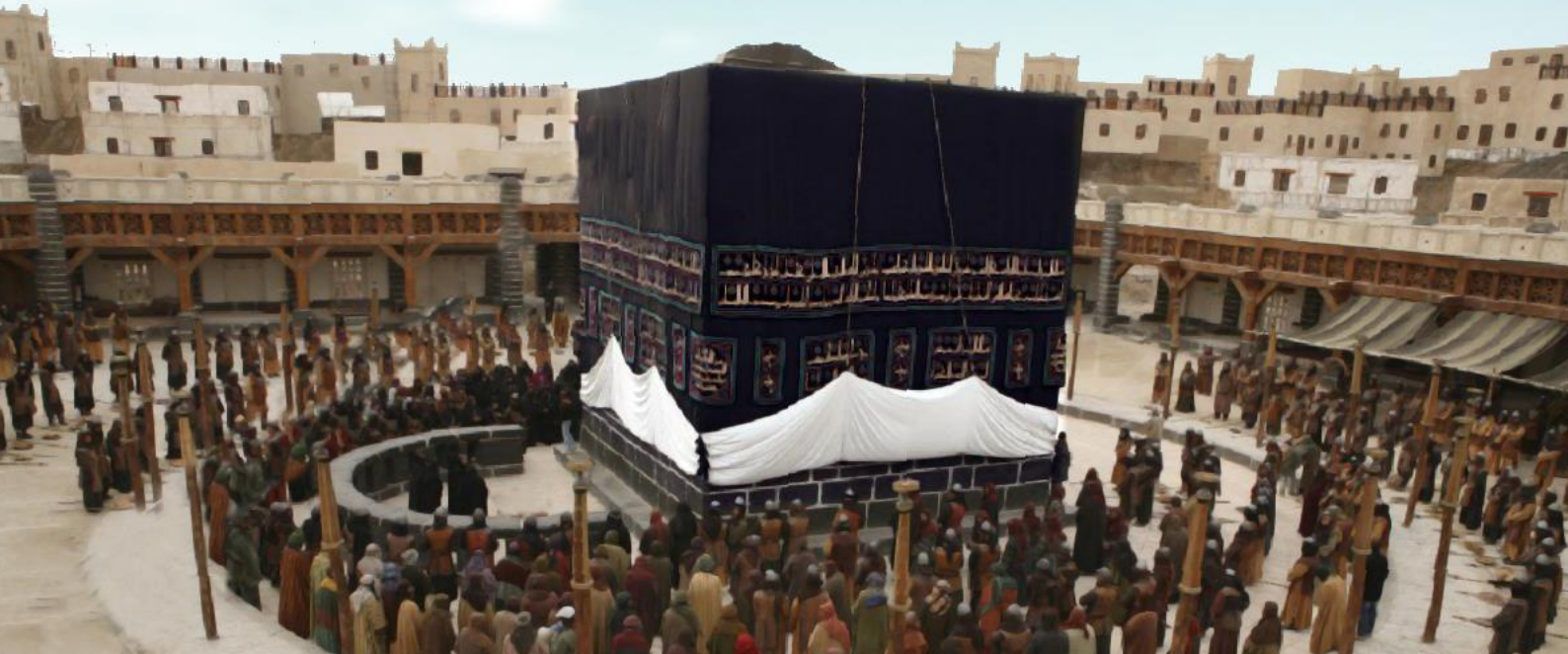
آن حضرت به دعوت عبدالله بن عباس در خانه او که به دار العباس معروف بود ساکن شد. مدت اقامت حضرت در مکه چهار ماه به طول انجامید. که بیشترین عمر نهضت آن حضرت است.

انتخاب شهر مکه توسط امام حسین (ع) انتخاب سنجیدگی بود؛ زیرا مکه حرم امن بود و احتمال تعرض از ناحیه دشمنان بسیار ضعیف بود. از طرف دیگر ورود امام به مکه، در آستانه حج بود و از این رو مکه، محل اجتماع مسلمانان از سراسر قلمرو اسلامی و مناسبترین نقطه برای رساندن پیام به افکار عمومی بود.

با ورود امام حسین (ع) به مکه، مردم گروه گروه خدمت ایشان شرفیاب می شدند.

وَمَا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

(سوره قصص، آیه ۲۲)



نامه نگاری اهل کوفه به امام

وقتی شیعیان کوفه از مرگ معاویه مطلع شدند، در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع کردند. سلیمان که از بزرگان شیعه در کوفه بود، طی سخنانی به کوفیان گفت:

شما شیعیان حسین بن علی و پدرش هستید. اگر یقین دارید که او را یاری و بادشمنانش بی‌کاری کنید به او نامه بنویسید. ولی اگر از سستی خود می‌ترسید، او را فریب ندهید.

در این هنگام حاضران گفتند: نه، بلکه ما بادشمنانش می‌جنگیم و در کنار او کشته می‌شویم. سپس نامه نگاری کوفیان به امام حسین (ع) به این مضمون آغاز شد.

بسم الله الرحمن الرحيم. از شیعیان مومن و مسلمانان حسین به علی (ع) به آن حضرت، عجله کن؛ چرا که مردم منتظر شما هستند و جز شما به کسی توجه ندارند. عجله، عجله، باز هم عجله، عجله؛ و سلام بر تو باد.

ارسال ۱۵۰ نامه با ۱۲ هزار دعوت کنند، حجت را بر امام تمام کرد.

فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأَى لَهُمْ فِي غَيْرِكَ فَالْعَجَلُ ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خُوَيْدٍ
الْقَيْسِيِّ بْنِ عُبَيْدَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَمَّامٍ وَ
حُسَيْبِ بْنِ فَطَاهِرٍ وَشَيْبَةَ بْنِ الْفَوْزَيْنِ وَ
الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ



اعزام مسلم به کوفه

سابقه بد مردم کوفه و شناختی که امام از آنها داشت، امام را بر آن داشت که ابتدا اطمینان پیدا کند آیا این دعوت‌ها از روی صداقت و آگاهی است یا نه. بر این اساس، شخص مورد اعتماد خود، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده انتخاب نمود و نامه‌ای به این مضمون به کوفیان مرقوم فرمود:

هم اکنون برادرم و پسر عموم و شخص مورد وثوق و اطمینان از اهل بیتم، را به سوی شما فرستادم، و او را مامور کردم که وضع و نظرتان را برایم بنویسد. اگر مسلم برای من نوشت که رای شما همانند آنچه در نامه‌هایتان است، ان شاء الله به زودی نزد شما خواهم آمد.

مسلم بن عقیل در نیمه رمضان مکه ترک کرد و در پنجم شوال وارد شهر کوفه شد.

إِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلُكُمْ

أَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَا إِن شَاءَ اللَّهُ



خطبه امام حسین (ع) در مکه

امام حسین (ع) پیش از آنکه از مکه خارج شود و به سوی عراق حرکت کند، خطبه‌ای خواند و در آن، خروج خود را این چنین اعلام کرد.

پس از حمد و ثنای الهی، برای من قتلگاهی معین شده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که گرگ های بیابان (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوایس و کربلا، اعضای مرا قطعه قطعه و شکم های گرسنه خود را سیر می کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته است، گریزی نیست. ما اهل بیت به آنچه خدا راضی است، خوشنودیم.

هر کس از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پرودگار نثار کند، با ما حرکت کند که من فردا صبح حرکت خواهم کرد.

مَنْ كَانَ بِأَذِلَّةٍ فِينَا مُهْجَتَهُ، وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا



منزلگاه صفاح - ملاقات با فرزدق شاعر

در منزل صفاح، فرزدق بن غالب شاعر آمد و در کنار امام حسین (ع) توقف کرد و گفت: خداوند خواسته و آرزویت را درباره آنچه دوست می داری، برآورده سازد.

سپس گفت: پدر و مادرم به فدایت باد ای پسر رسول خدا (ص)؛ چه چیز شمارا پیش از انجام حج به شتاب واداشته است؟ امام حسین (ع) فرمود: اگر عجله نمی کردم، حتماً دستگیری می شدم.

سپس امام از او پرسید: درباره اخبار مردم پشت سرت (مردم کوفه) برای ما بگو. فرزدق گفت: از فرد آگاهی سنوال کردی. دل های مردم با شماس و شمشیر هایشان بابنی امیه، و قضای الهی از آسمان نازل می شود و خدا آنچه بخواهد انجام می دهد.

امام حسین (ع) فرمود: راست گفتی. کارها به دست خداست و خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد و پروردگار ما هر روز در کاری است. اگر قضای الهی بر وفق مراد ما نازل گردد. خداوند را بر نعمت هایش ستایش می کنیم و اگر قضای الهی برخلاف آرزوی ما رقم بخورد، آن کس که طالب حق باشد و سرشش تقوا، ضرر نکرده است.

آنگاه امام شترش را به حرکت در آورد و فرمود: السلام علیک، و به مسیر خود ادامه داد.

قال فرزدق:

قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ سِيُوفُهُمْ مَعَ بَنِي أُمِّيَّة



منزلگاه حاجر - اعزام قیس بن مسهر به کوفه

امام حسین (ع) در منزلگاه حاجر، قیس بن مسهر صیداوی را به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد. آن حضرت در ضمن نامه به کوفیان چنین مرقوم داشت:

نامه مسلم بن عقیل به من رسید که در آن از حسن رای شما خبر داده بود و اینکه بزرگان شما بریاری ما و طلب حق ما اجتماع کرده اند. لذا از خدا خواستم که کار ما را نیکو گرداند و در مقابل این کار، بزرگترین اجر را به شما عطا کند. ان شاء الله در این روزها نزد شما خواهیم آمد.

قیس بن مسهر در راه کوفه به دست حصین بن نمیر دستگیر شد و به نزد ابن زیاد فرستاده شد. ابن زیاد از قیس خواست تا به منبر رود و از امام حسین (ع) و پدرش علی (ع) بدگویی کند. ولی قیس بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! این حسین بن علی (ع) بهترین خلق خدا، فرزند فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) است و من فرستاده او به سوی شما هستم، و در منزل حاجر از او جدا شده ام. او را دریابید. قیس آنگاه عیدالله و پدرش زیاد را لعن کرد و برای علی (ع) طلب رحمت نمود. پس از این جریان، ماموران به دستور ابن زیاد، قیس را از بالای قصر به پایین انداختند و به شهادت رسید.

در مسیح حاجر تا منزلگاه خزیمه، امام دوباره عبدالله بن مطیع را ملاقات کرد. عبدالله بن مطیع به امام گفت: شما را به خدا قسم می دهم که به کوفه نروی؛ اگر به آنجا بروی آنها تو را می کشند. امام در جواب او این آیه را تلاوت نمود: به مانی رسد مگر آنچه خداوند برای ما مقدر کرده است.

فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي يَخْبُرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ مَلَائِكِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا
فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَثْبِيحَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ



منزلگاه زرود - پیوستن زهیر بن قین به کاروان امام

یکی دیگر از منزلی که امام حسین (ع) در آنجا به استراحت پرداخت منزلگاه زرود است. در این مکان کاروان امام با زهیر بن قین در یک منزلگاه خیمه برافراشتند. امام حسین (ع) پیکی را نزد زهیر فرستاد.

فرستاده امام به زهیر گفت: حسین بن علی (ع) مرا به دنبال شما فرستاده است تا نزد او بیایی.

همسر زهیر، دَهَم بنت عمرو به زهیر گفت: پسر رسول خدا (ص) دنبالت فرستاده؛ می خواهی نروی؟! سبحان الله! برو و سخنش را بشنو و بعد از آن برگرد.

آن گاه زهیر بن قین نزد امام رفت و بعد از اندک زمانی با چهره ای بشاش و درخشان بازگشت و امر کرد خیمه اش را به نزد امام ببرند. زهیر به همراهانش گفت: هر کس دوست دارد دنبال من بیاید؛ وگرنه این آخرین ملاقات ما خواهد بود. سپس حدیثی برای آنان نقل کرد و گفت: در یکی از پیکارهایی که خدا ما را بردشمن پیروز کرد و غنایم بسیاری به دست آوردیم، سلمان فارسی به ما گفت: آیا از این میزان غنایم خوشحال هستید؟ گفتیم: آری. او گفت: آن گاه که جوانان آل محمد (ص) را یافتید، از جنگ در رکابشان، بیش از امروز که غنایم بدست آوردید، شادمان باشید. همسر زهیر برخاست و گفت: خدا برای تو خیر بخواند، از تو می خواهیم که در روز قیامت، نزد جد حسین مرا یاری کنی... سپس زهیر خدا حافظی کرد و پیشاپیش کاروان امام بود تا در کربلا به شهادت رسید.

فَقَالَتْ لَهُ (زهير) امْرَأَتُهُ سُبْحَانَ اللَّهِ أَيَّبَعَثُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ
لَوْ أَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ



منزلگاه ثعلبیه - خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

منزلگاه ثعلبیه یکی دیگر از منازل است که کاوران امام حسین (ع) یک شب در آنجا به استراحت پرداخت. دو نفر از قبیله بنی اسد در این مکان خدمت امام رسیدند و گفتند: مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در کوفه به شهادت رسیدند و ماموران ابن زیاد برپاهای آنان ریشمان انداخته و پیکر آنان را در بازاری کشیدند.

در این هنگام امام فرمود: انالله وانا الیه راجعون و چند بار فرمود: رحمت خدا بر آنان باد.

سپس آن دو به امام گفتند: شمارا به خدا سوگند که به خاطر جان خودتان و خاندانتان از همین جابر گردید که در کوفه یار و پیرو ندارید؛ بلکه بیم آن است که آنان دشمن شما شوند.

در این هنگام فرزندان عقیل بن ابی طالب دگرگون شدند و گفتند: نه! به خدا سوگند تا انتقاممان را نگیریم یا همان طور که برادرمان به شهادت رسید، طعم شهادت را نجشیم، آنان را رها نمی‌کنیم.

امام حسین (ع) در این هنگام فرمود: بعد از آنان زندگی خیری ندارد.

بجیر بن شداد اسدی به همراه برادرش در ثعلبیه خدمت امام رسیدند و گفتند: می‌ترسیم جانتان به خطر بیفتد. امام با شلاقی که در دست داشت بر روی صندوقی که در پشت سرش قرار داشت زد و فرمود: این، نامه‌های بزرگان شهر کوفه است.

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَحْمَةً لِّلّٰهِ عَلَيْهِمَا
لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُوَلَاءِ



منزلگاه زباله - رسیدن پیک محمد بن اشعث به خدمت امام

محمد بن اشعث طبق وصیت مسلم بن عقیل پیک را با نامه نزد امام فرستاد تا خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع امام برساند. وقتی امام به منزلگاه زباله رسید، پیک محمد بن اشعث با نامه ای حاکی از فرجام کار مسلم و بی وفایی اهل کوفه بعد از بیعت با او، خدمت امام رسید.

امام قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم، عبدالله بن بقطر، برادر رضایی خود را به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد. ولی او توسط ماموران حصین بن نمیر دستگیر شد و نزد عبیدالله بن زیاد برده شد. عبیدالله به او گفت بالای قصر برو و حسین را لعنت کن. عبدالله بن بقطر بالای قصر رفت و در مقابل مردم، فریاد زد: ای مردم، من فرستاده حسین (ع) هستم. ای مردم، او را بر ضد ابن زیاد، فرزند مرجانه فرزند سمیه زنازاده یاری کنید. عبیدالله دستور داد او را از بالای بام قصر به پایین انداختند و به شهادت رسید.

هنگامی که امام خبر شهادت عبدالله بن بقطر را شنید، نامه ای را بیرون آورد و فرمود:

«شیعیان، ما را تنها گذارده اند. هر کس بخواهد می تواند برگردد و حتی از ناحیه ما برگردن او نیست.»

در این هنگام مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند و تعداد اندکی همراه امام باقی ماندند.

وَقَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا

فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنصِرَافَ فَلْيُنصِرِفْ



منزلگاه شراف - آگاهی امام از نزدیکی سپاه ابن زیاد

کاروان امام حسین (ع) پیش از رسیدن به منزل ذوحسم، یک شب در منزل شراف توقف داشت. هنگام صبح امام به یارانش دستور داد آب بسیاری برداشتند. کاروان امام پس از حرکت، نیروی تحت فرماندهی حر را مشاهده کرد و کوشید از دسترس آنان خارج شود؛ اما این کار میسر نشد و سرانجام در منزل ذوحسم سپاه حربه کاروان امام رسید.

هنگامی که از دور سپاه حر نمایان شد، امام فرمود: آیا در این منطقه پناهگاهی وجود دارد که ما بتوانیم به آنجا پناهنده شویم و آن را پشت سرمان قرار دهیم، تا از یک جهت با آنها روبرو شویم؟

عبدالله بن سلیم اَسَدی و مُذَری بن مُشَمِّل اَسَدی پاسخ دادند: بله. ذوحسم کنار شماست که می توانی از جانب چپ به سوی آن بروی. اگر پیش از آنان به آنجا برسی، کار بروی فوق مراد شما خواهد بود.

کاروان امام به سوی ذوحسم متمایل شد و قبل از رسیدن سپاه حر در ذوحسم مستقر شد.



منزلگاه ذوحسم - رویارویی با سپاه حربن یزید ریاحی

هنگای که کاروان امام به ذوحسم رسید، دستور داد چادرها را برپا کردند. وقتی چادرها نصب شد، لشکریان کوفه رسیدند. آنان هزار نفر به فرماندهی حربن یزید تیمی بودند. حروسوارانش در گرمای ظهر مقابل امام حسین (ع) توقف کردند. در این هنگام امام حسین (ع) به جوانان فرمود: این جماعت را آب بدهید و سیرایشان کنید و به اسب‌هایشان نیز آب بنوشانید. جوانان برخاستند و چنین کردند. وقت نماز ظهر فرارسید. امام به حرفرمود: آیای خواهی بیاارانت نماز بخوانی؟ حرگفت: نه؛ شما نماز بخوانید و ما با شما نماز می خوانیم. امام بعد از سلام نماز، روبه حروسوارانش کرد و بعد از حمد و شای الهی فرمود: اوضاع زمان دگرگون شد؛ زشتی‌ها آشکار، و نیکی‌ها و فضیلت‌ها از محیط رخت بسته است. زندگی در این دنیا تلخ و ناگوار گشته است. از فضایل انسانی جزء اندکی، مانند قطرات ماندن در ته ظرف آب، باقی نمانده است. آیانی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل باز داشته نمی شود؟ در چنین شرایطی باید مومن خواهان دیدار خدای عز و جل باشد. من چنین مرگی را جز سعادت، و زندگی با ظالمان را جز خواری نمی بینم. مردم بندگان دنیا بیند و دین، لیسه ای است که بر زبان آنها جاری است. تازمانی که معیشت آنها برقرار باشد، دین دارند؛ اما هرگاه در امتحان افتند، متدینان اندک خواهند بود. امام دستور حرکت را صادر کرد اما حرامع حرکت امام شد. امام به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! چه می خواهی؟ حرگفت: به خدا قسم اگر کس دیگری این جمله را به من می گفت، از جوابش صرف نظر نمی کردم، ولی به خدا قسم درباره تو چاره ای ندارم جز اینکه مادرت را به نیکوترین وجه یاد کنم. حر به امام گفت راهی را انتخاب کن که نه به کوفه برسد و نه به مدینه باز گردد تا من نامه ای به ابن زیاد بنویسم. سپس گفت: از سمت قادسیه به سمت چپ متمایل شو. کاروان امام چنین نمود و حرنیز آنان را همراهی کرد.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ لِرُغْبِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا
فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا الْحَيَاةَ وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا
إِنَّ النَّاسَ عبيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعُقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ



منزلگاه بیضه - خطبه مهم امام حسین (ع)

قافله امام حسین (ع) با سپاه حر، حرکت کردند تا در منزلگاه بیضه فرود آمدند و فرصتی دیگر پیش آمد تا امام طی خطبه ای علت قیام خویش را برای اصحاب خود و سپاه حر تشریح کند.

امام در خطبه خود فرمود: ای مردم، پیامبر (ص) فرمود: هر مسلمانی که با سلطان ستمگری مواجه شود که حرام خدا را حلال و پیمان الهی را در هم می شکند و با سنت پیامبر (ص) به مخالفت برخاسته و در میان بندگان خدا، راه گناه و دشمنی در پیش گرفته است، ولی او در مقابل چنین حاکمی، با عمل یا گفتار، اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که این فرد [ساکت] را به جایگاه همان طغیانگر [در آتش جهنم] داخل کند.

اینان (بنی امیه) پیروی از شیطان را بر خود لازم شمرده اند و اطاعت خدا را ترک کرده اند. فساد را علنی و حدود الهی را تعطیل نموده اند. حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من برای تغییر این وضعیت شایسته ترم.

نامه های تان حاکمی از بیعت شما با من بود. اگر بر پیمان خود وفادار باشید، به ارزش انسانی خود دست یافته اید. زیرا من فرزند علی (ع) و فرزند دختر پیامبر (ص) هستم. اما اگر با من پیمان شکنی نمودید، راه خطا پیموده اید. پس هر کس پیمان شکنی کند، به ضرر خودش، پیمان شکنی کرده است. امام بعد از سخنرانی از منزل بیضه حرکت کرد و حر نیز همراه آن حضرت حرکت می کرد.

أَيُّهَا النَّاسُ؛ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ:

مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُحَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ

كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ



منزلگاه قصر بنی مقاتل - ملاقات با عیدالله بن حرجعی

وقتی امام حسین (ع) در منزلگاه قصر بنی مقاتل فرود آمد خیمه یکی از اشراف کوفه به نام عیدالله بن حرجعی را مشاهده نمود. آن حضرت فرستاده خود را به سوی عیدالله روانه ساخت تا او را نزد امام فراخواند. عیدالله پیام دعوت امام را نپذیرفت. سپس امام حسین (ع) خود، به چادر عیدالله رفت و او را به یاری خویش دعوت نمود.

عیدالله گفت: به خدا سوگند می دانم که هر کس از فرمان تو پیروی کند، به شهادت و خوشبختی ابدی نائل شده است. اما سوگندت می دهم که از این امر معاف بداری، زیرا جان من هنوز مرگ را بر خود ارزانی نداشته است؛ ولی این اسب بی نظیر خود را ملحقه، را به شما تقدیم می کنم. امام فرمود: اکنون که در راه ما از نارجان امتناع می ورزی، مانیز به اسب تو، نیاز نداریم.

در این منزلگاه عمرو بن قیس مشرقی و پسر عمویش خدمت امام حسین (ع) رسیدند. امام از آنان پرسید: برای یاری من آمده اید. عمرو پاسخ داد: من پیرمردی هستم که بدهی ام بسیار و عیال فراوان است، چون نمی دانم که کار شما به کجای انجامد، می ترسم که امانت مردم ضایع شود.

امام حسین (ع) فرمود: پس از اینجا بروید تا فریاد مرا شنوید، که هر کس فریاد ما را بشنود ولی به فریاد ما نرسد، بر خدای عزیز و بلند مرتبه است که او را با صورت در آتش اندازد.

کاروان امام بعد از نماز صبح حرکت کرد تا به سرزمین نینوار رسید.

مَنْ سَمِعَ وَاعْتَنَّا فَلَمْ يُجِبْنَا

كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَبِّهَ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ





نہینجا

در سرزمین نینوا سب سوارى از سوى ابن زیاد نزد حر آمد و نامه اى با اين مضمون به او داد: «چون نامه ام به تو رسيد، بر حسين تنگ بگير و او را در سرزمينى بى آب و خشك فرود آور.»

حر نامه را خواند و به امام و يارانش گفت: اين نامه امير عبيدالله بن زياد است كه فرمان داده بر شما سخت بگيرم.

زهير بن قين به امام پيشنهاد جنگ با سپاه حر را داد، اما آن حضرت فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود. سپس امام به حر گفت: بيا تا كمى جلو تر برويم، آن گاه فرود آيم. حر و سپاهيانش همراه امام، راه را ادامه دادند تا آنكه به كربلا رسيدند.

امام حسين (ع) پرسيد اسم اين سرزمين چيست؟ گفتند: كربلا. سپس امام فرمود: محلى كه بارنج و بلا همراه است. پدرم هنگام رفتن به صفين، از اينجا گذشت، من با او بودم، اى استاد و از نام اين سرزمين پرسيد. نامش را گفتند. فرمود: اين محل فرود آمدنشان و مكان ريخته شدن خونشان است. پرسيدند چه كسانى؟ فرمود: كاروانى از خاندان محمد (ص) اينجا فرود مى آيند.

آن گاه امام فرمود: اينجا فرود آيد. به خدا قسم، اينجا جايگاه كاروان ما و محل ريخته شدن خون ماست. به خدا قسم، همين جا، جاي قبرهاى ماست. به خدا سوگند، اينجا همان جايى است كه اهل حرم ما، به اسارت گرفته مى شود. جدم اين خبر را به من داد.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبُلَاءِ
انزُلوها هُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا وَهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا



تحقیق پیشگویی امیر المومنین (ع)

هنگامی که هرثمه بن سلیم همراه سپاه ابن زیاد وارد سرزمین کربلا شد، سخن امام علی (ع) در جنگ صفین را به یاد آورد. هرثمه در صفین در رکاب امام علی (ع) می‌جنگید. در مسیر صفین، زمانی که به کربلا رسیدند، امیر المومنین مقداری از خاک را گرفت و بو کرد و آن گاه گفت: ای خاک، گروهی در روز قیامت از تو محشور خواهند شد که بی حساب وارد بهشت می‌شوند. هرثمه نزد امام حسین (ع) رفت و سخن امام علی (ع) را برای آن حضرت نقل کرد. امام از هرثمه پرسید: آیا با ما هستی یا بر ضد ما؟ هرثمه گفت: ای پسر پیامبر (ص)، نه با تو هستم و نه بر ضد تو؛ خانواده و فرزندانم را و انواده ام و اینجا آمدنم؛ از پسر زیاد در باره آنها می‌ترسم. امام حسین (ع) فرمود: پس هر چه سریع تر از اینجا برو تا شاهد کشته شدن ما نباشی. سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست، امروز هر کس شاهد کشته شدن ما باشد و به فریاد ما نرسد، خداوند او را وارد دوزخ می‌کند. هرثمه با شنیدن این سخن به سرعت از آنجا فرار کرد تا شاهد شهادت امام نباشد.

وَاهَا لِكِ أَيْتُهَا التُّرْبَةُ
لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ



برپا کردن خیمه‌ها

پس از فرود کاروان امام حسین (ع) در کربلا، خیمه امام و فرزندان‌ش برپا شد و اقوام و خویشان آن حضرت خیمه‌هایشان را اطراف خیمه ایشان برپا کردند.

امام حسین (ع) هنگام نصب خیمه‌ها، نی زار و بوته زار را پشت سر قرارداد تا تنها از یک سو با دشمن مواجه باشد.

پس از استقرار امام و همراهانش، حرنیز در برابر آن حضرت اردو زد. آن گاه ابن زیاد را از آمدن امام به کربلا، آگاه ساخت. از این رو ابن زیاد، نامه‌ای برای امام حسین (ع) به این مضمون نوشت: اما بعد، یزید بن معاویه نامه‌ای برای من فرستاده که یا تو را بکشم و یا اینکه تسلیم فرمان من و یزید شوی. والسلام.

وقتی این نامه به دست امام رسید و آن را خواند، فرمود: من برای این نامه جوابی ندارم؛ زیرا او مستحق عذاب است.



ورود عمر بن سعد به کربلا

عمر بن سعد پیش از آمدن امام حسین (ع) به عراق، از سوی ابن زیاد، والی منطقه‌ری و مأمور جنگ بادیلمان شد بود. عمر بن سعد بالشکر چهار هزار نفری در حام امین اردوزده بود که به علت ورود امام حسین (ع) به عراق، دستوریافت تا به کوفه باز گردد. عبیدالله بن زیاد او را مأمور کرد تا به سوی حسین (ع) حرکت کند. عمر بن سعد به عبیدالله گفت: مرا از این کار معاف دار. عبیدالله جواب داد: قبول است، اما به شرط آنکه فرمان ولایت‌ری را به ما بازگردانی. وقتی ابن زیاد چنین گفت، عمر بن سعد پذیرفت که برای مقابله با امام حسین (ع) عازم کربلا شود.

حمزه بن مغیره پسر خواهر عمر بن سعد به وی گفت: دایی جان، به خدا سوگند، اگر سلطنت تمام دنیا را داشته باشی و واکذا رکنی، بهتر از آن است که خدا را در حالی ملاقات کنی که خون حسین (ع) برگردن تو باشد. عمر بن سعد به یاد سخن امیر المومنین (ع) افتاد که به او فرموده بود: ای پسر سعد چه خواهی کرد روزی را که بایستی به مقامی که محیی شوی میان بهشت و دوزخ؛ و دوزخ را اختیار خواهی کرد.

عمر بن سعد سوم محرم به کربلا رسید و به سپاه حریبوست. وی پس از ورود به کربلا هر کدام از سرانی که به حسین (ع) نامه نوشته بودند، را مأمور کرد تا نزد امام بروند و هدف از آمدنش به کوفه را بپرسند. اما همه آنان از انجام این دستور شرم داشتند. سپس قره بن قیس حنظلی مأمور پرسش از امام شد و نزد امام رفت. امام در پاسخ به وی فرمود: «مردم شهرتان به من نوشتند که به سوی آنان بیایم؛ حال که نمی خواهند با می گردم». پس از آن قره بن قیس نزد عمر سعد رفت تا پاسخ امام را به او برساند.

كَيْفَ أَنْتِ إِذْ قُتِمْتَ مَقَامًا تُخَيِّرُ فِيهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَتَخْتَارِ النَّارَ



گسیل کردن کوفیان برای جنگ با امام حسین (ع)

ابن زیاد بعد از فرستادن عمر بن سعد به کربلا بر فراز منبر رفت و از معاویه تعریف کرد و به دورغ نیکی ها و بخشش های او را بیان کرد و گفت: یزید، پسر او نیز اخلاق و روش او را در پیش گرفته است. پس باید همه روستا و ساکنین برای ملحق شدن به سپاه خارج شوند و هر کس از سپاه ما تخلف کند، امانم را از او برمی دارم.

سپس ابن زیاد، مردانی را مامور کرد تا در بین مردم گردش کنند و آنان را به پیوستن به لشکر تشویق کنند و از عواقب امور و فتنه انگیزی بترسانند تعداد لشکر عمر بن سعد که برای جنگ با امام حسین (ع) گسیل شدند و نیز در نام فرماندهان لشکر کوفه، بین مورخان اختلاف است.

طبق نقل ابن شهر آشوب: حربا هزار نفر، کعب بن طلحه با سه هزار نفر، عمر بن سعد با چهار هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر، یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر، حصین بن نمیر با چهار هزار نفر، مضار بن رهمه مازنی با سه هزار نفر، نصر بن حرشه با دو هزار نفر، شبت بن ربیع با هزار نفر، حجار بن ابجر با هزار نفر تا ششم محرم وارد کربلا شدند.



تلاش حبیب بن مظاهر برای جذب نیرو

چون ششم محرم رسید و لشکر عمر بن سعد تکمیل شد، حبیب بن مظاهر اسدی نزد امام حسین (ع) رفت و عرض کرد: ای فرزند پیامبر (ص)، در این نزدیکی ها گروهی از قبیله بنی اسد زندگی می کنند و بین ما و آنها دوستی برقرار است. آیا اجازه می فرمایید نزد آنان بروم و ایشان را به یاری شما فراخوانم.

امید است خداوند به وسیله آنان نفعی به شما برساند. امام به او اجازه داد؛ لذا او نزد آنان رفت و به آنها گفت: من شما را به برتری آخرت و ثواب های عظیمش دعوت می کنم، من شما را به یاری پسر دختر پیامبرتان فرامی خوانم، او مظلوم واقع شده است؛ زیرا مردم کوفه او را دعوت کردند تا یاریش کنند، اما اکنون او را رها کرده و با او به دشمنی برخاسته اند و می خواهند او را به قتل برسانند.

پس از این سخنرانی، حدود هفتاد نفر با او همراه شدند. از آن طرف شخصی به نام جبلة بن عمرو نزد عمر بن سعد رفت و او را از این ماجرا با خبر کرد. عمر بن سعد نیز از رق بن حادث صید او را با عده به آنجا فرستاد و مانع از ملحق شدن آنان به امام حسین (ع) گشت.

حبیب بن مظاهر نزد امام برگشت و تمام ماجرا را برای امام نقل کرد و امام حسین (ع) فرمود: الحمد لله كثيرا

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً



دستور ممنوعیت آب برای کاروان امام حسین (ع)

عبیدالله بن زیاد نامه ای برای عمر بن سعد فرستاد که در آن آماده بود: اما بعد، از رسیدن آب به حسین (ع) و یارانش مانع شو، به گونه ای که حتی یک قطره از آن ننوشند، همان طور که با امیر المومنین عثمان بن عفان رفتار کردند. منع آب در کربلا به این بهانه که موقع محاصره خانه عثمان و کشتن او نگذاشتند آب به او برسد، از دروغ های تبلیغاتی بنی امیه است؛ زیرا بر عکس آنچه گفته اند، در جریان محاصره خانه عثمان، نه تنها علی (ع) و فرزندان او شرکت نداشتند، بلکه به رغم مخالفت انقلابیون، علی (ع) سه مشک آب برای او فرستاد و به حسین (ع) هم فرمود به خانه عثمان بروند و او را یاری کنند، به گونه ای که امام حسن (ع) مجروح شد.

در هفتم محرم عمر سعد، عمرو بن حجاج زبیدی را با پانصد سوار به سوی شریعه فرات روانه کرد تا امام و یارانش را از رسیدن به آب منع کنند. پس از ممنوعیت آن عبدالله بن حصین از دی بانگ بر آورد: ای حسین، آیا این آب را رانمی بینی، به خدا از آن قطره ای نمی چشی تا در حال تشنگی بمیری.

امام حسین (ع) فرمود: بار خدایا، او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرز. عبدالله بن حصین پس از واقعه عاشورا بیمار شد و هر میزان آب می خورد سیر نمی شد، سپس قی می کرد و دوباره آب می خورد، ولی سیراب نمی شد. این کارش بود تا زمانی که به هلاکت رسید.



دیدار عمر سعد با امام حسین (ع)

امام حسین (ع) از همان روزهای اول محرم، دیدارهایی را با عمر بن سعد داشته و طی آن کوشید بود او را از جنگ منصرف سازد. امام حسین (ع)، عمرو بن قرظله انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و به او پیغام داد که شبانه میان دولشکر با هم دیدار کنند. عمر سعد به همراه بیست سوار و امام نیز با همین تعداد راه افتادند. وقتی به هم رسیدند، امام به اصحابش فرمود که به کناری روند و عمر بن سعد نیز چنین کرد.

آنگاه امام حسین (ع) به ابن سعد فرمود: وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشت تو، به سوی اوست نمی ترسی و با من می جنگی؟ در حالی که می دانی که من فرزند کیستم و چه نسبتی با پیامبر (ص) دارم؛ این گروه را رها کن و با من همراه شو تا مقرب درگاه الهی شوی.

عمر بن سعد گفت: می ترسم خانه ام را خراب کنند. امام فرمود: من برایت خانه ای تهیه می کنم. گفت: اموال مرا می گیرند. امام فرمود: من بهتر از آن را به تو می دهم. عمر بن سعد ساکت شد و جوابی نداد.

امام در حالی که آنجا را ترک می کرد، فرمود: خدا به زودی تو را در بستر ت بکشد و در روز قیامت، نیامزد؛ امید دارم از گندم عراق جزاندگی نخوری.

عمر بن سعد گفت: اگر گندم نباشد، جو خواهد بود. سپس به سوی لشکرش بازگشت.

وَيْحَكَ، يَا بَنَ سَعْدٍ
أَنْ تُقَاتِلَنِي، وَأَنَا بَنُ مَنْ عَلِمْتَ؟
فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بَرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا سِيرًا



آب آوردن عباس بن علی (ع)

هنگای که تشنگی بر امام و یارانش شدت گرفت، آن حضرت برادرش عباس را با سی سوار و بیست پیاده همراه با بیست مشك [جهت آوردن آب] به سوی شریعه روانه کرد. آنان شبانه تا نزدیکی فرات پیش رفتند، در حالی که پیشاپیش ایشان نافع بن هلال پرچم را در دست داشت. عمرو بن حجاج (مامور شریعه) صدازد: کیستی و برای چه آمدی؟ نافع گفت: آمده‌ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده‌اید بنوشیم. عمرو بن حجاج گفت: بنوش، گوارایت باد. نافع پاسخ داد: قطره‌ای از این آب نمی‌نوشم در حالی که حسین و یارانش، تشنه‌اند. در این هنگام همراهان نافع پیش آمدند. عمرو گفت: این کار انجام شدنی نیست و راهی برای آب دادن به اینان نیست. ما را اینجا گماشته‌اند که آب را از آنان منع کنیم. وقتی همراهان نافع به او نزدیک شدند، نافع [بدون توجه به سخن وی] به یاران پیاده اش گفت مشك‌ها را پر کنند و آنان یورش بردند و مشك‌ها را پر کردند. عمرو بن حجاج با افرادش به همراهان نافع حمله کردند، اما عباس بن علی (ع) و نافع بن هلال به آنها هجوم بردند و حمله آنان را دفع کردند. سرانجام یاران امام حسین (ع) با مشك‌های پر نزد امام بازگشتند. از این پس به عباس لقب «سقاء» دادند.



آمدن شمر بن ذی الجوشن به کربلا همراه با نامه ابن زیاد

عمر سعد بعد از دیدار با امام حسین (ع) نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و در آن اظهار خوشحالی کرد که غایله به صلح پایان یافت و حسین (ع) از مواضع خود عقب‌نشینی کرد. اومی خواست تا باراه حل مسالمت آمیز، از این بحران عبور کند و حکومت ری را به دست آورد.

چون نامه به عیدالله ابن زیاد رسید، شمر بن ذی الجوشن به او گفت: این را می‌پذیری؟ در حالی که [حسین] در سرزمین توفرو د آمد. به خدا سوگند اگر از منطقه تحت امر تو بیرون رود، عزت از آن وی خواهد بود و ضعف و ناتوانی از آن تو. این امتیاز را به او مد. زیرا مایه و هن توست. عیدالله نامه‌ای نوشت و شمر را مامور ساخت تا نامه را به عمر بن سعد برساند.

نامه ابن زیاد برای عمر سعد چنین بود: اما بعد، من تو را نزد حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او باز داری و با مسامحه با او رفتار کنی. بین اگر حسین و همراهانش در برابر حکم من تسلیم شدن، آنان را با مسالمت به سوی من بفرست؛ و اگر نپذیرفتند، بر آنان حمله کن و خوششان را بریز و اعضایشان را مثلله کن. چون سزاوار آن هستند. و بعد از آنکه حسین کشته شد، اسب بر سینه و پشت آن بتازان؛ زیرا که او ناسپاس، تفرقه افکن و ستمگر است. پس اگر تو به این دستور عمل کردی، پاداش کسی که مطیع است برای توست، و اگر نمی‌پذیری، فرماندهی را به شمر واگذار کن. شمر بن ذی الجوشن عصر نهم محرم با فرمان جدید عیدالله به کربلا رسید و نامه را به عمر سعد رساند.

پس از آنکه شمر، حکم جدید را در نهم محرم به کربلا آورد، عمر بن سعد برای نبرد با سپاه امام حسین (ع) آماده شد. پس فریاد بر آورد، یا خیل الله اربکی و ابشری «ای لشکریان خدا، سوار شوید که شمارا بشارت باد. سپس به سوی خیمه‌های کاروان امام حسین (ع) حرکت کردند.

انظُرْ فَإِن نَزَلَ حُسَيْنٌ وَأَصْحَابُهُ عَلَى حُكْمِي وَاسْتَسْلَمُوا فَاذْعَبْ بِهِمْ إِلَيَّ سِلْمًا
وَإِن أَبَوْا فَارْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ لَذَلِكَ مُسْتَحِقُّونَ
وَإِن قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَإِنَّهُ عَاتٍ ظُلُومٍ



مهلت خواستن امام حسین (ع)

هنگای لشکر عمر بن سعد آماده نبرد شد، عباس نزد امام آمد و عرض: برادر جان، لشکر دشمن به سوی تو می آیند. امام حسین (ع) از جای خویش برخاست، فرمود: برادر، جانم به فدایت، سوار شو و از ایشان پرس چه پیش آمدن و چه می خواهند؟ عباس بایست سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نزد لشکر ابن سعد آمد و به آنان گفت: چه پیش آمدن و چه می خواهید؟ گفتند: از امیر دستور رسید که به شما پیشنهاد کنیم به حکم او تن دهید. والا با شما جنگ کنیم. عباس فرمود: شتاب مکنید تا نزد ابا عبدالله روم و سخن شما را به ایشان عرضه بدارم.

عباس نزد امام حسین (ع) رفت و سخن آن لشکر را به عرض امام رساند. امام حسین (ع) فرمود: پیش آنان برگرد و اگر بتوانی تا فردا از ایشان مهلت بگیری و آنان را از ما بازگردان، تا اینکه امشب برای پروردگار خود نماز گزاریم و دعا کنیم. زیرا خدا خودش می داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.

عباس پیش لشکر کوفه بازگشت و چنین گفت: ابا عبدالله از شما می خواهد که امشب را بازگردید تا در مورد این مسئله بیندیشد، زیرا در باره این موضوع با هم گفتگویی نکرده ایم. چون صبح شود، همدیگر را ملاقات خواهیم. یا آنچه شما می خواهید می پذیریم، یاردمی کنیم. عمرو بن حجاج گفت: به خدا قسم اگر ترک و دیلمی این درخواست را می کرد، اجابت می کردیم.

يَا عَبَّاسُ ارْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي

حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَتَسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ



سخن امام با یاران در شب عاشورا

در ابتدای شب عاشورا، امام حسین (ع) یاران خود را جمع کرد و به آنان فرمود:

«خدای بلند مرتبه را به بهترین ستایش ها، ثنا گویی می کنم و او را در گفتاری و خوشی سپاس می گویم. اما بعد، من یارانی با وفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و خاندانی نیکوتر و مهربان تر از خاندان خود ندیده ام، خدایتان از جانب من به شما پاداش نیکو دهد. بدانید که من می دانم فردا سرنوشت ما با این دشمنان چه خواهد شد. اکنون به همه شما اجازه رفتن می دهم؛ پس همه آزادید که بروید و بیعتی از من برگردن شما نیست.»

در این هنگام عباس گفت: برای چه این کار را بکنیم؟ تا پس از تو زنده باشم؟ خداوند هرگز آن روز را برای ما پیش نیاورد.

آن گاه مسلم بن عوسجه گفت: اگر تو را راها کنیم، نزد خداوند چگونه عذر آوریم؟ هرگز تو را راه نمی کنیم تا با تو بمیریم.

پس از آن سعید بن عبدالله بن حنفی گفت: نه، به خدای پسر پیغمبر، ما هرگز تو را راه نمی کنیم. تا خداوند بداند که در غیاب پیامبرش از تو محافظت کردیم. اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و سپس زنده می شوم و سوزانده می شوم و سپس ذرات وجودم را به بادی دهند و هفتاد بار با من چنین می شود، از توجدا نمی شوم تا آنکه در رکاب تو کشته شوم.

فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى
وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي





روز عاشورا

نیایش امام حسین (ع) و اتمام حجت با یزیدیان

امام حسین (ع) صبح عاشورا بعد از ادای نماز صبح، سپاه خویش را که متشکل از ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بود، چنین آراست: زهیر بن قین را بر جناح راست (میمنه) و حبیب بن مظاهر را بر جناح چپ (میسره) گماشت. پرچم را به برادرش عباس بن علی (ع) سپرد و خیمه گاه را پشت سر قرار داد. حضرت دستور داد تا هیزم ها و نی هایی که پشت خیمه گاه بود، داخل کانالی که قبلاً آماده کرده بودند، بریزند و هنگام نبرد، آن را آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر حمله کند و فقط از یک سمت با دشمن بچنگند. سپس آن حضرت دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

خداوندا، تو تکیه گاه من در هر اندوه، و امید من در هر سختی هستی، چه بسا غم های گرانی که در دل آن سست می گردد و چاره از کف می رود، دوست، دست از یاری برمی دارد و دشمن نکوهش می کند، و من آن را به پیشگاه تو آوردم و فقط به سوی تو رو کردم. امام حسین (ع) به منظور اتمام حجت با کوفیان، بر مرکب خویش سوار شد و در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفت و با صدای بلند، به طوری همه می توانستند آن را بشنوند، چنین فرمود:

اما بعد، نسب من را بررسی کنید و بنگرید من کیستم؟ آیا من فرزند دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا پسر او و عموزاده اش و نخستین ایمان آوردندگان به خدا نیستم؟ آیا حمزه، سرور شهیدان، عموی من نیست؟ آیا جعفر طیار، شهیدی که با دواب در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟ آیا آن سخن معروف رسول خدا (ص) به شما نرسیده است که درباره من و برادرم فرمود: «این دو، سرور جوانان اهل بهشت اند»؟ آیا این، شمار از ریختن خون من باز نمی دارد؟ سکوت بر سپاه کوفیان حاکم شدن و کسی پاسخ نگفت. سپس امام با صدای بلند فرمود: ای شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید به سوی ما میا؟ گفتند: ما چنین کاری نکردیم. حضرت فرمود: سبحان الله، به خدا سوگند چنین کاری کرده اید.

يَا شَبَّابَ بْنَ رُبَيْعٍ
يَا حِجَّارَ بْنَ أَبِي جَرْجَرٍ
يَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ
يَا زَيْدَ بْنَ الْحَارِثِ
أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ



پیوستن حر بن یزید ریاحی به سپاه امام حسین (ع)

امام خطاب به لشکر عمر بن سعد فرمود: شما به گفتارم گوش نمی دهید؛ زیرا شکم هایتان از حرام آکنده گشته و خداوند بر دل هایتان مهر زده است. ای جماعت، هلاکت و اندوه بر شما باد که ما را به فریادری خواندید، و ما به دادخواهی شما آمدیم. اکنون شما شمشیرهایی که برای دفاع از ما به دست گرفتید، به روی ما کشیده اید. شما خدا را بر پیمان خود ضامن گرفتید [ولی آن را شکستید] پس به خدا سوگند، شما همان پیمان شکنانید. آگاه باشید که حرام زاده، فرزند حرام زاده [عبیدالله بن زیاد] بر یکی از دو چیز پای می فشارد: یا کشتن و یا ذلت [پذیرفتن ما]؛ هیهات که ما ذلت را بپذیریم و به پستی تن دهیم، سپس فرمود: آگاه باشید که بعد از این [جنایات] جز انداز سوار شدن بر اسبی پایدار نخواهید ماند، تا اینکه آسیاب حوادث روزگار شمارا [همچون سنگ آسیاب] بچرخاند [و همچون محور آسیاب مضطربتان گرداند]. این [خبر غیبی] و عهدهی است که پدرم از جدم به من سپرده است. سپس امام فریاد زد: آیا حمایت کنند ای هست که از حرم رسول خدا حمایت کند؟ حر بن یزید ریاحی چون دید که کوفیان آهنگ جنگ با امام حسین (ع) کرده اند، به عمر بن سعد گفت: تو با این مرد نبرد خواهی کرد؟ ابن سعد گفت: آری، به خدا سوگند، چنان جنگی که کمترین آن افتادن سرها و قلم شدن دست ها باشد. آن گاه حربه اسب خود زد و به سپاه امام حسین (ع) ملحق شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا (ص) جانم به فدایت باد. من همانم که راه را بر تو بستم. اکنون آمده ام تا از آنچه انجام داده ام به درگاه پروردگارم توبه کنم و جان خود را تقدیم کنم. آیا این کار برای من توبه محسوب می شود؟ امام حسین (ع) فرمود: آری، خدا توبه تو را می پذیرد و تو را می آمرزد. تو حر (آزاده) هستی همان طور که مادرت این نام را بر تو نهاده است. تو در دنیا و آخرت آزاده ای

أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ



آغاز نبرد

عمر بن سعد پیشاپیش لشکریان کوفه، به حسین (ع) و یارانش یورش برد و به غلام خود «دُرید» گفت که پرچم را پیش برد و او پرچم را پیش برد. سپس عمر بن سعد تیری در چله کمان گذاشت و به سوی امام حسین (ع) پرتاب کرد و گفت: «نزد امیر عبیدالله بن زیاد گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر [به سوی حسین] پرتاب کردم». سپس لشکریانش تیر اندازی کردند و نبرد آغاز شد. امام حسین (ع) به یارانش فرمود: این تیرها سفیرهای آنان (دشمنان) به سوی شما هستند، پس برخیزید و برای مرگی که گریزی از آن نیست، آماده شوید.

حمله دسته جمعی اول لشکر عمر بن سعد

عمر بن حجاج که فرمانده جناح راست لشکر دشمن بود، [با سر بازانش] حمله کرد. چون به امام حسین (ع) نزدیک شدند، یاران امام حسین (ع) زانو بر زمین تکیه دادند و نیزه‌ها را به سمت آنان نشانه گرفتند. اسبان آنان، از نیزه‌ها هراسیدند و به سمت نیزه‌داران نیامدند و آنان مجبور به عقب نشینی شدند. در حین عقب نشینی آنان، یاران امام حسین (ع) آنان را تیرباران کردند، که تعدادی از آنان کشته، و جمعی زخمی شدند.

حمله دسته جمعی دوم لشکر عمر بن سعد

آن گاه عمر بن حجاج فرمانده جناح راست لشکر ابن سعد بر سر کوفیان فریاد زد: ای بی خردان، می دانید با چه کسانی می جنگید؟ اینان جنگاوران این دیار و جان بر کفانی هستند که به استقبال مرگ می روند. هرگز هیچ یک از شما به جنگ تن به تن با آنها نروید. در این هنگام عمرو بن حجاج، از جانب فرات به یاران امام حسین (ع) حمله کرد و دو گروه، ساعتی با هم جنگیدند. در این حمله دسته جمعی بود که مسلم بن عوسجه به شهادت رسید. مسلم بن عوسجه اسدی بر زمین افتاد و شهید شد و او اولین نفر از یاران امام حسین (ع) بود که شهید شد.



شهادت مسلم به عوسجه

هنگای که عمرو بن حجاج و لشکرانش عقب نشستند و غبارها فرو نشست، دیدند که مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده است. امام حسین (ع) بر بالینش حاضر شد و مسلم هنوز متقی در بدن داشت. امام حسین (ع) فرمود: ای مسلم بن عوسجه، پرودگارت تو را رحمت کند. و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: برخی از آنان [در راه خدا] کشته شدند و برخی دیگر انتظار می کشند.

حبیب بن مظاهر پیش آمد و گفت: ای مسلم بن عوسجه، بر خاک افتادن تو برای من گران است، بشارت باد تو را به بهشت. مسلم در حالی که به امام حسین (ع) اشاره می کرد، آهسته گفت: من تو را به این شخص سفارش می کنم که در راهش کشته شوی. حبیب گفت: به خدای کعبه سوگند، چنین خواهم کرد. اندکی بعد مسلم روی دست یارانش جان سپرد.

یاران عمرو بن حجاج فریاد زدند: مسلم به عوسجه اسدی را کشتیم.

شبث بن ربیع گفت: مادر تان به عزای تان بنشینند. از کشته شدن مسلم بن عوسجه شادمان می شود؟ به خدا سوگند چه کارهای ارزشمندی که از او دیدیم ام. آیا کسی مثل او کشته می شود و شما شادی می کنید؟

رَحْمَتِكَ يَا مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْتَمِزُ



حمله دسته جمعی سوم لشکر عمر سعد

شمر بن ذی الجوشن که فرمانده جناح چپ بود، با گروهی تحت فرماندهی خود به یاران امام حسین (ع) حمله کرد. یاران امام مقاومت کردند و بانیزه به آنها ضرباتی وارد ساختند. آن گاه آنها از هر سو به یاران امام حسین (ع) یورش آوردند.

در این یورش عمومی، عبدالله بن عمیر کلبی که در آغاز جنگ اولین کسی بود که به میدان مبارزه تن به تن رفت، به شهادت رسید.

بعد از آن که عبدالله بن عمیر به شهادت رسید، همسرش [ام و هب] از خیمه بیرون رفت و در کنار پیکر همسر شهیدش نشست. خاک و غبار از سر و صورت عبدالله پاک می کرد و گفت: بهشت گوارایت باد.

در این هنگام شمر بن ذی الجوشن به جوانی به نام رستم گفت: برو با عمود بر فرقش بکوب. و او چنین کرد و سر آن زن در هم شکست و دردم جان سپرد.



شهادت عمرو بن قرظہ انصاری

عمرو بن قرظہ از امام حسین (ع) اجازه گرفت و به میدان رفت و چنین رجزی خواند:

قد علمت کتیبہ الانصاریانی ساحی حوزہ الذمار

ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین ہجتی و داری

جنگ اوران انصاری دانند کہ من از قلمرو پیمانم دفاع می کنم

باضربت جوانی کہ بدون سستی، جان و مالش را فدای حسین (ع) می کند.

عمرو مانند شیفتگان الهی جنگید و تعداد زیادی از سپاہیان دشمن را به ہلاکت رساند. هیچ تیر و شمشیری به سوی امام (ع) نمی آمد مگر آنکہ او خود را در برابر آن، سپر قرار می داد و نمی گذاشت بہ امام (ع) اصابت کند؛ تا آنکہ زخم های زیادی برداشت و در خون خود غلتید. آن گاہ رو بہ امام (ع) کرد و عرض کرد: آیا بہ عہد خود وفا کردم؟

حضرت فرمود: آری، تو پیش از من در بہشت خواهی بود؛ سلام مرا بہ رسول خدا (ص) برسان و خبر دہ کہ من ہم بہ دنبال شما می آیم.

ہنگامی کہ عمرو بن قرظہ در رکاب حسین (ع) شہید شد، برادرش علی بن قرظہ کہ در لشکر ابن سعد بود، از لشکر بیرون آمد و فریاد زد: ای حسین، تو برادرم را گمراہ کردی. امام فرمود: خداوند برادرت را ہدایت کرد و تو را گمراہ کرد.

عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ:
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْفَيْتُ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ (ع): نَعَمْ
أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ



نماز ظهر عاشورا

در کشاکش جنگ، ابو ثمانه وقت اذان ظهر را به امام یاد آوری کرد. وقت نماز ظهر فرارسید.

امام حسین (ع) به زهیر بن قین و سعد بن عبدالله حنفی امر فرمود که بانیمی از یاران، جلوی امام و نمازگزاران بایستند [و مراقب دشمن باشند] سپس امام بانیم دیگر، نماز خوف خواند. تیری از جانب دشمن به سوی امام حسین (ع) پرتاب شد. سعید بن عبدالله جلو آمد [و خود را هدف آن تیر قرار داد]. او پیوسته با بدنش امام حسین (ع) را از تیرهای دشمن حفظ می کرد. [تا پایان نماز، آن قدر تیر بریدن او خورد] تا اینکه بر زمین افتاد و گفت: خداوندا، ایشان را لعنت کن. همچنان که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی. بارالها، سلام مرا به پیامبرت برسان. سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.



شهادت جون، غلام ابوذر غفاری

پس از عمرو بن قرظہ، جون، غلام آزاد شدہ ابوذر کہ برده سیاہی بود، بہ میدان رفت. امام حسین (ع) بہ او فرمود: من بہ تو اجازہ می دہم کہ از این سرزمین بروی و جان خود را حفظ کنی. تو ہمراہ ما برای عافیت آمدی، پس در گرفتاری ما، خود را مبتلا مساز جون گفت: ای فرزند رسول خدا (ص) آیا سزاوار است کہ من در زمان خوشی، نان خور شما باشم، ولی در سختی ہا شما را تنها بگذارم؟ بہ خدا سوگند، کہ بویم بد، نژادم پست و رزنگم سیاہ است؛ پس بر من منت بگذار و مرا بہ [آسایش جاودان] بہشت برسان تا بد نام خوش بو، نژادم شریف و رویم سفید گردد. نہ، بہ خدا سوگند؛ ہرگز از شما جدا نمی شوم تا اینکہ این خون سیاہ با خون شما در آمیزد. سپس بہ جنگ پرداخت تا بہ شہادت رسید.

وَاللّٰهِ اِنَّ رِيْحِيْ لَمُنْتِنُ وَاِنَّ حَسْبِيَ لِلّٰيْمِ وَاَوْبِيْ لِاَسْوَدُ فَتَنَفَسْ عَلَيَّ بِالْحُجَّةِ

لَا وَاللّٰهِ لَا اَفَارِقُكُمْ حَتّٰى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْاَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ



مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر (ع)

بعد از شهادت اصحاب، اولین شهید از بنی هاشم، حضرت علی اکبر بود. هنگامی که حضرت علی اکبر از پدر اجازه نبرد خواست، امام به او اجازه داد و آن گاه چشمانش را به زیر افکند و گریست. سپس فرمود: «بارالها، تو شاهد باش، جوانی به جنگ این مردم رفت که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیامبرت (ص) بود. ماهر گاه مشتاق دیدن پیامبرت می شدیم، به این جوان نگاه می کردیم».

سپس علی اکبر حمله کرد در حالی که چنین رجزی خواند: «منم علی، فرزند حسین بن علی، به خدا سوگند ما به جانشینی پیامبر اولی هستیم». علی اکبر همواره می جنگید تا شمار زیادی از آنها را کشت.

سپس نزد پدر برگشت و گفت: «پدر جان، تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن (زره) بی تابم کرد». امام فرمود: «اندکی دیگر بجنگ، به زودی جدت رسول خدا را ملاقات می کنی و از جام سرشار او سیراب می شوی». علی اکبر به میدان جنگ برگشت و مجدداً به دشمنان یورش بود و تعداد زیادی از دشمنان را به هلاکت رساند تا اینکه مُرَّة بن مُنْقِد عَبدی ضریقی به او زد و بعد از آن دشمنان پیکر مطهرش را قطعه قطعه کردند. علی اکبر در آخرین لحظات عمر، ندا داد: «پدر جان، خدا حافظ. این جدم رسول خداست که تو را سلام می رساند». آنگاه به شهادت رسید. امام حسین (ع) بر بالینش آمد و صورت به صورت او نهاد و گفت: «خدا بکشد مردی که تو را کشتند. بعد از تو، خاک بر سر دنیا». آنگاه به جوانان فرمود: «برادر تان را [به خیمه گاه] ببرید».

وَاللّٰهُمَّ اَشْهَدُ اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ

يُشْبِهُ رَسُوْلَ اللّٰهِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا



شهادت فرزندان زینب کبری (س)

سومین شهید از بنی هاشم، عون بن عبدالله بن جعفر است. عون به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:
اگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر [طیار] هستم؛ آن شهید راستین که در بهشت، نورانی است و بال‌های سبز پرواز می کند و همین شرافت برای روز
محشر کافی است.

او پس از آنکه تعدادی از دشمنان را به هلاکت رساند، به دست عبدالله بن قُطَیْبَة طائمی به شهادت رسید.
سپس برادرش محمد بن عبدالله بن جعفر به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند: از ستمگری و کردار دشمنانی که با کوری به فرومایگی
افتاده اند، به خدا شکایت می کنیم.
اینان نشانه های قرآن را رها کرده، و کفر و سرکشی را آشکار ساخته اند.
وی سخت جنگید تا سر انجام به دست عامر بن نَهْشَلِ تیمی به شهادت رسید.

إن تنكروني فأنا ابن جعفر شهيد صدق في الجنان ازهر
يطير فيها بجناح اخضر كفي بهذا شرفا في المحشر



شهادت قاسم بن الحسن

قاسم بن حسن عزم میدان گرفت، در حالی که نوجوانی نابالغ بود. وقتی که امام حسین (ع) چشمش به فرزند برادر افتاد، او را در آغوش گرفت و هر دو گریستند. قاسم اجازه نبرد خواست. ولی عمویش امام حسین (ع) به او اجازه نداد. آن نوجوان بارها دست و پای عمویش را بوسید و از او اجازه نبرد خواست، تا اینکه امام حسین (ع) به او اجازه داد، و او در حالی که اشک هایش بر گونه هایش جاری بود به میدان رفت و چنین رجزی خواند.

«اگر مرا نمی شناسید، من فرزند حسنم، آن نوه پیامبر برگزیده و امین. این حسین است که مانند اسیب گروگان میان مردمی است که هرگز مباد از آب گوارا سیراب شوند. من قاسم، از نسل علی هستم، به خانه خدا سوگند، ما از شمر ذی الجوشن یا حرام زاده (ابن زیاد) به پیامبر سزاوارتریم.»

عمرو بن سعد نفیل به سوی قاسم حمله کرد و سر او را با شمشیر شکافت و قاسم، به رویه زمین افتاد و گفت: ای عمو جان [به فریادم برس]. حسین چون باز شکاری به سوی او شتافت و با شمشیر ضربه ای به عمر و زد تا به هلاکت رسید. امام بالای سر قاسم نشست و فرمود: «از رحمت خدا دور باشند مردی که تور اکشتند و خصم آنان در روز قیامت جد توست. به خدا سوگند، بر عمویت بسیار گران است که او را بخوانی و جوابت ندهد.» امام پیکر قاسم را کنار سایر شهدای خاندانش گذاشت و فرمود: «صبر کنید ای عمو زادگان من، صبر کنید، پس از امروز دیگر هرگز خواری نمی بینید.»

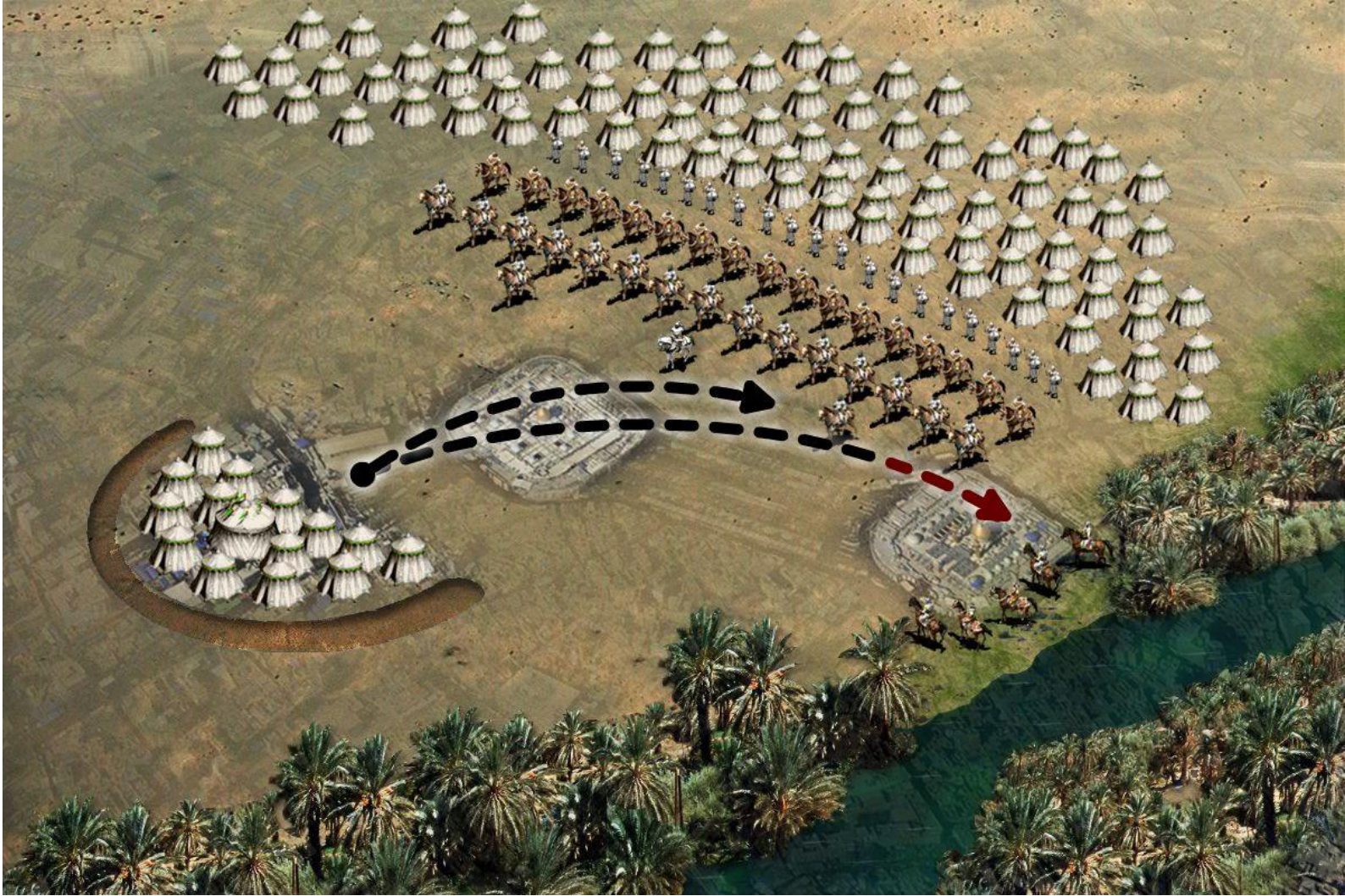
إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ
سِبْطِ النَّبِيِّ الْمَصْطَفِيِّ وَالْمُؤْتَمَنِ



حرکت امام حسین (ع) و قمر بنی هاشم به سمت فرات

یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای که از نقش آفرینان اصلی وقایع عاشورا بود و صحنه‌های جاودانه‌ای از وفاداری و جانبازی در راه از حجت خدا به یادگار گذاشت، حضرت عباس بن علی (ع) است. اطاعت و وفاداری نسبت به امام حسین (ع)، او را به عنوان قهرمانی در طول تاریخ معرفی نموده است. بعد از شهادت یاران امام و نیاز شدید اهل حرم به آب، امام و برادرش عباس در صدد تهیه آب برآمدند. آنان با هم وارد میدان جنگ شدند و به سمت فرات حرکت کردند. هنگامی که امام به سمت فرات روانه شد، سپاهیان عمر بن سعد از حرکت او جلوگیری کردند. در این حال لشکر دشمن، عباس را از هر طرف محاصره کرد و او را از امام حسین (ع) جدا کرد. عباس به تنهایی با آنان جنگید در حالی که این رجز را می‌خواند: «سوگند به خدای بزرگ و ارجمند و سوگند راستین به حجون و زمزم، سوگند به خدای صاحب حطیم و آستانه مقدس در [کعبه]، امروز در حضور مرد با فضیلت و با کرامت، یعنی حسین، که دارای افتخارات دیرین است، پیکرم به خون، رنگین خواهد شد». حضرت عباس در حالی که برای آوردن آب عاجز شده بود، این گونه رجز می‌خواند:

«آن گاه که پرنده مرگ صدا کند، هر اسی از مرگ ندارم تا آنکه در دریایی از مردان چابک و شتابند فرو دروم و ناپدید شوم. جان من فدای [حسین] برگزیده پاک باد، من عباس هستم و هر بامداد، کارم سقایی است. آن روز که با شروبه روگردم، از آن نمی‌هراسم». آن گاه به دشمن حمله می‌برد و متفرقشان می‌کرد.



مبارزه و شهادت حضرت عباس (ع)

در این هنگام زید بن ورقاء جهنی که پشت نخلی کمین کرده بود، ضربتی به دست راست عباس وارد کرد. عباس شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله کرد و این رجز را می خواند

به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کنید، من پیوسته از دین خود و از امام راست گوی دارای یقین که نوه پیامبر پاک و امین است، دفاع می کنم

عباس آنقدر جنگید تا حکیم بن طفیل طائی ضربتی بردست چپ او وارد کرد. عباس این رجز را خواند.

ای نفس، از کفارت ترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیده خدا، تو را به رحمت خدا مژده باد.

پس آن ملعون (حکیم بن طفیل) [جلو آمد و] او را با عمود آهنین به شهادت رساند. و این زمانی بود که عباس [بر اثر تیرها و ضربات دیگر دشمن] از خم های شدیدی برداشته بود.

چون امام حسین (ع) عباس را در کنار فرات بر زمین دید، به سبب کشته شدن عباس به شدت گریه کرد. و [با حالت انکسار] فرمود: اکنون کمرم شکست ورشته تدبیرم گسسته شد.

سپس امام فرمود: ای بدترین مردمان، با این کار خود، تجاوز کردید و با دستور پیامبر خدا، محمد (ص) مخالفت کردید. آیا بهترین پیامبران، در باره ما به شما سفارش نکرد؟ با جنایتی که مرتکب شدید، گرفتار لعنت و خواری شدید و حرارت آتش افروخته را خواهید چشید.

الآن انكسر ظهري وقلَّتْ حيلتي



نبرد و شهادت امام حسین (ع)

شهادت امام حسین (ع) رهبر نهضت کربلا، اوج ماتم و جانسوزی این واقعه است. امام قبل از رفتن به میدان، وصایا و میراث پیامبر (ص) را به امام بعدی، یعنی امام سجاد تحویل داد و سپس فرمود: پسر من، بر حق استوار باش، هر چند تلخ باشد؛ و نیز فرمود: پسر من، پیر هیز از ستم بر کسی که یاوری جز خدا ندارد.

سپس با پوشیدن لباسی که جای جای آن را شکافته بود، با زنان (اهل بیت) وداع کرد. آنگاه در برابر لشکر دشمن قرار گرفت و خطبه ای خواند: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! فُجِحَ لَكُمْ وَتَرَحَّا، بُؤْسًا لَكُمْ وَتَعَسَا، اسْتَصْرَحْتُمْوَنَا وَالْهَيْنَ...،

وای بر شما ای کوفیان! زشت باد کارتان! ما را به یاری فراخواندید، چون نزد شما آمدیم و ندایتان را پاسخ گفتیم، همان شمشیرها را که با ما هم قسم بود، به روی ما کشیدید...

سپس امام فریاد زد: آیا حمایت کننده ای هست که از حرم رسول خدا حمایت کند؟ در این هنگام صدای زنان به فریاد بلند شد. امام به در خیمه آمد و فرمود: آن طفل (علی) را بیاورید تا با او وداع کنم.

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ



شهادت طفل شیرخوار امام حسین (ع)

امام هنگام وادع با طفل خویش، آن را بوسید و فرمود: وای بر این مردم اگر دشمن آنان، جدت [پیامبر] باشد. پس در همان حال که کودک در دامان حضرت بود، حرملة بن کاهل اسدی، تیری به آن کودک زد و او را در دامن پدر به شهادت رساند.

امام با دست خود خون هارا گرفت تا دستش پر شد و سپس به طرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه برای من پیش آمده است، آسان است؛ چون خدا آن را می بیند.

«خدا یا خود، بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن.»

امام باقر (ع) فرمود: حتی یک قطره از آن بر زمین نیفتاد.

آنگاه با غلاف شمشیر خود، قبری برای او حفر کرد و خون را به تمام بدن طفل مالید و او را دفن کرد.

اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُصْرُونا فَاقْتُلونا



آغاز مبارزه امام ویاری خواستن او

امام حسین (ع) [پس از دفن طفل شیر خوار] برخاست و بر اسبش سوار شد و در برابر آن قوم ایستاد و خطبه ای خواند و سپس در حالی که شمشیرش را در دست گرفته بود و آهنگ شهادت داشت، فرمود:

«من فرزند علی، آن مرد و الا از خاندان هاشم هستم، هرگاه فخر کنم، همین افتخار مرا بس است. جدم رسول خدا، بهترین انسان از گذشتگان است و ما چراغ فروزان خدا میان مردم هستیم.

مادرم فاطمه است از دو دمان احمد، و عمومیم که صاحب دو بال (در بهشت) است.

ما اختیار داران حوض کوثر هستیم که دو ستار امان را با جام رسول خدا سیراب می کنیم و این امر قابل انکار نیست.

پیروان ما میان مردم، بهترین پیروان هستند و دشمنانمان روز قیامت زیان می کنند.

آن گاه امام، دشمنان را به مبارزه طلبید، پیوسته هر کس از جنگ او را نامدار دشمن که به او نزدیک می شد، از دم تیغ می گذارند و گروه بسیاری را به هلاکت رساند. تا آنکه دشمن بین امام و خیمه گاه حایل شد و به سوی خیمه های امام رفتند. امام بر سر آنان فریاد کشید: وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از رستاخیز نمی ترسید، پس [حداقل] در کار دنیا تان آزاده باشید.

وَيُحَكِّمُ يَاشِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ



شهادت عبدالله بن الحسن

عبدالله بن حسن که نوجوانی نابالغ بود از پیش زنان بیرون آمد. زینب (س) خود را به او رساند تا او را ننگه دارد. امام حسین (ع) به خواهرش فرمود: خواهرم او را ننگه دار. عبدالله پذیرفت و به شدت مقاومت کرد و گفت: «به خدا، از عمویم جدانمی شوم». ابجر بن کعب با شمشیر به طرف امام حمله کرد. آن نوجوان گفت: «ای ناپاک، عمویم را می کشی؟». ابجر شمشیری [به سوی حسین] زد و عبدالله دستش را مقابل آن گرفت و دستش جدا گردید و از پوست آویزان شد. عبدالله صدا زد: ای مادر. امام حسین (ع) او را در آغوش کشید و فرمود: ای برادر زاده، بر آنچه پیش آمد، صبر کن و امید خیر از سوی خدا داشته باش. خداوند تو را به پدران شایسته ات، به رسول خدا (ص)، علی بن ابی طالب (ع)، حمزه، جعفر و حسن بن علی (ع) ملحق کند.

سپس امام حسین (ع) دستش را به آسمان بلند کرد و فرمود:

«خدایا، باران آسمانت را از آنان بازدار و آنان را از برکت زمین محروم کن. خداوندا، اگر آنان را تا مدتی (از نعمت هایت) برخوردار کردی، در میانشان تفرقه و جدایی بینداز و آنها را پراکنده قرار بده و همیشه حاکمان را از آنان ناخشنود ساز. چرا که آنان ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند، اما بر ما ستم روا داشته و ما را کشتند.»

وَاللّٰهُ لَا يُفَارِقُ عَمِّي



شهادت امام حسین (ع)

امام حسین (ع) آن قدر جنگید تا آنکه پیکر پاکش ده ها زخم برداشت و در حالی که از نبرد، ناتوان شده بود، ایستاد تا اندکی بیاساید. در همان حال، سنگی آمد و بر پیشانی امام اصابت کرد و خون از پیشانی اش جاری گشت. گوشه جامه را برگرفت تا با آن، خون از پیشانی اش پاک کند که تیر سه شعبه زهر آگینی آمد و در قلب حضرت جای گرفت. امام حسین (ع) فرمود: بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله.

آنگاه سر به آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا، تومی دانی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین، جز او پسر پیغمبری نیست. سپس تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید. خون بسیاری جاری شد. آن حضرت دست خود را روی زخم گذاشت، چون پراز خون شد، به طرف آسمان پاشید؛ حتی يك قطره هم بر ننگشت.

سپس بار دیگر دست روی زخم گذاشت، چون پر شد، آن را به محاسنش کشید و فرمود: به خدا سوگند، این گونه خون آلود خواهم بود تا جدم محمد را دیدار کنم. خدایا تومی بینی که با فرزند پیامبرت چه رفتاری شود...



السَّلَامُ عَلَى الشَّيْخِ خَضِيبٍ

سلام بر محاسب: به خون آغشته



کمیته فرهنگی و آموزشی ستاد مرکزی اربعین

